فهرست مطالب

مقدمه دیوان ابوالفرج رونی
مقدّمهٔ مصحّح ..... سیزده
۱. زندگی و احوال ابوالفرج رونی ..... پانزده
۱ – ۱. روزگار ابوالفرج رونی ..... پانزده
۱ – ۲. نام و لقب ..... هجده
۱ – ۳. مولد و منشا ..... هجده
۱ – ۴. تاریخ ولادت و وفات ..... نوزده
۱ – ۵. سیر زندگی ..... بیست
۱ – ۶. ممدوحان ..... بیست و یک
۱ – ۶ – ۱. ظهیرالدوله ابوالمظفر رضی‌الدین ابراهیم‌بن مسعود غزنوی ..... بیست و یک
۱ – ۶ – ۲. سیف‌الدوله محمودبن ابراهیم غزنوی ..... بیست و دو
۱ – ۶ – ۳. علاءالدوله ابوسعد مسعودبن ابراهیم‌بن مسعود غزنوی ..... بیست و سه
۱ – ۶ – ۴. خواجه عبدالحمید احمدبن عبدالصمد شیرازی ..... بیست و چهار
۱ – ۶ – ۵. ابوحلیم زریر شیبانی ..... بیست و چهار
۱ – ۶ – ۶. ثقةالملک طاهربن علی مشکان ..... بیست و پنج
۱ – ۶ – ۷. بونصر پارسی ..... بیست و پنج
۱ – ۶ – ۸. محمدبن بهروز احمد ..... بیست و پنج
۱ – ۶ – ۹. بورشد رشید ..... بیست و پنج
۱ – ۶ – ۱۰. منصوربن سعید احمد ..... بیست و شش
۱ – ۶ – ۱۱. ابوسعید بابو ..... بیست و شش
۱ – ۶ – ۱۲. بدرالدین ایازالملکی ..... بیست و هفت
۱ – ۶ – ۱۳. الصاحب ابوالاعلی ..... بیست و هفت
۱ – ۶ – ۱۴. ابوالحسن علی‌بن ابوالرجا ..... بیست و هفت
۱ – ۶ – ۱۵. خواجه علی‌بن عمر ..... بیست و هفت

۲. شعر ابوالفرج..... بیست و هشت
۲ – ۱. جایگاه ابوالفرج در شعر فارسی ..... بیست و هشت
۲ – ۲. قوالب شعری..... سی
۲ – ۲ – ۱. قصیده..... سی
۲ – ۲ – ۲. رباعی ..... سی و یک
۲ – ۲ – ۳. قطعه ..... سی و دو
۲ – ۲ – ۴. غزل..... سی و دو
۲ – ۳. معانی شعری..... سی و سه
۲ – ۳ – ۱. مدح ..... سی و سه
۲ – ۳ – ۲. توصیف..... سی و چهار
۲ – ۴. ابوالفرج رونی و شاعران دیگر..... سی و پنج
۲ – ۴ – ۱. ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان..... سی و پنج
۲ – ۴ – ۲. ابوالفرج رونی و انوری..... سی و هشت
۲ – ۵. ابیات منسوب به ابوالفرج..... چهل و یک
۳. نسخه‌شناسی و شیوهٔ تصحیح متن..... چهل و پنج
۳ – ۱. پیشینهٔ تصحیح دیوان ابوالفرج..... چهل و پنج
۳ – ۱ – ۱. نامعلوم بودن شیوهٔ تصحیح و انتقادی نبودن آن..... چهل و هفت
۳ – ۱ – ۲. نسخه بدلها..... پنجاه
۳ – ۱ – ۳. کاستی‌ها و نقائص تعلیقات..... پنجاه و چهار
۳ – ۱ – ۴. کاستی‌ها در نمایه‌های پایانی ..... پنجاه و شش
۳ – ۱ – ۵. غلطهای چاپی ..... پنجاه و هفت
۳ – ۲. نسخه‌های دیوان ابوالفرج..... پنجاه و هفت
۳ – ۲ – ۱. نسخهٔ اساس ..... پنجاه و هفت
۳ – ۲ – ۲. نسخهٔ کم ..... شصت
۳ – ۲ – ۳. نسخهٔ کت ..... شصت و یک
۳ – ۲ – ۴. نسخهٔ مج ..... شصت و دو
۳ – ۳. شیوهٔ تصحیح دیوان..... شصت و سه
پی‌نوشتها..... هفتاد و سه

متن دیوان ابوالفرج رونی

قصاید ۳
[۱] امروز نشاطی‌ست فره فضل و کرم را ۵
[۲] غزو گوارنده باد شاه جهان را ۷
[۳] نوروز جوان کرد به دل پیر و جوان را ۹
[۴] شاه باز آمد بر حسب مراد دل ما ۱۰
[۵] بادبان برکشید باد صبا ۱۲
[۶] ز رود ساوه عبره کرد بحر ما ۱۴
[۷] شاها نظام ملک و قوام جهانیا ۱۵
[۸] بدیع نیست به شب دیدن ستاره در آب ۱۶
[۹] گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب ۱۹
[۱۰] قبول یافت زهر هفت اختر آتش و آب ۲۱
[۱۱] گه رحیل چو بگذاشتم همی اسباب ۲۳
[۱۲] ای تیغ تو کشیده‌تر از تیغ آفتاب ۲۵
[۱۳] دلیل نصرت حق زخم نیزهٔ عرب است ۲۶
[۱۴] گر بخت را وجاهت و اقبال را ید است ۲۸
[۱۵] عرب را آسمانی حق‌گزار است ۲۹
[۱۶] روزگار عصیر انگور است ۳۱
[۱۷] جشن فرخندهٔ فروردین است ۳۳
[۱۸] ای بارخدایی که جهان چون تو ندیده است ۳۵
[۱۹] ای نام تو بخشیدهٔ بخشندهٔ ارواح ۳۷
[۲۰] شاها تو را به شاهی گیتی مرید باد ۳۸
[۲۱] شاه را روی بخت گلگون باد ۴۰
[۲۲] خسروا بخت پاسبان تو باد ۴۱
[۲۳] آفرین بر شاه و جشن شاه باد ۴۲
[۲۴] ترتیب ملک و قاعدهٔ دین و رسم داد ۴۳
[۲۵] این مبارک پی بنای محکم گردون‌نهاد ۴۴
[۲۶] صدر بابوییان سزا باشد ۴۵

[۲۷] با مال جود خواجه به کین باشد ۴۷
[۲۸] باز آمد آن‌که ملک بدو کامکار شد ۴۸
[۲۹] میزان فلک قسم شب از روز جدا کرد ۴۹
[۳۰] چو صاحب طالع خویش است مسعود ۵۱
[۳۱] ز کسب و جاه پدر شاد باد و برخوردار ۵۱
[۳۲] از جهان آفرین هزار هزار ۵۴
[۳۳] آمد آن شرع را شعار و دثار ۵۶
[۳۴] ای ملک را جمال تو افزوده کار و بار ۵۷
[۳۵] ای سرافراز عالم ای منصور ۵۹
[۳۶] این بهار طرب نهال سرور ۶۱
[۳۷] عمید دولت علیا و خاص مجلس میر ۶۳
[۳۸] نظام عالم و خورشید ملک و ذات هنر ۶۴
[۳۹] آمد آن مایهٔ سعادت باز ۶۶
[۴۰] شاد باش ای پیشکار دین و دولت شاد باش ۶۸
[۴۱] ای چو نجم تو اعتقاد تو پاک ۶۹
[۴۲] گاه مسعود تاجدار ملک ۷۰
[۴۳] بورشید رشید ای جمال ملک ۷۲
[۴۴] آمد از حوت بر نهاده ثقل ۷۳
[۴۵] فلک در سایهٔ پرّ حواصل ۷۵
[۴۶] فتح و ظفر و نصرت و پیروزی و اقبال ۷۷
[۴۷] ای به ذات تو ملک گشته جلیل ۷۸
[۴۸] ای طبع تو فصل بهار خرّم ۸۰
[۴۹] موکب جشن خاصّ شاه عجم ۸۲
[۵۰] ای قوی رای کدخدای عجم ۸۴
[۵۱] بیار ای پسر ساقی کرام ۸۶
[۵۲] نظام گیرد کار هوا دراین هنگام ۸۷
[۵۳] زهی بزرگ عطاراد سرفراز همام ۹۰
[۵۴] سپهر دولت و دین آفتاب هفت اقلیم ۹۰
[۵۵] روی بازار ملک هفت اقلیم ۹۲

[۵۶] آمد این تیر ماه سرد سخن ۹۴
[۵۷] شه باز به حضرت رسید هین ۹۶
[۵۸] ای سپهسالار شرق ای پشت ملک ای صدر دین ۹۸
[۵۹] ماه ملک آمد از خسوف برون ۱۰۱
[۶۰] ای جمال تو را کمال قرین ۱۰۳
[۶۱] ای شرق و غرب عالم گشته به کام تو ۱۰۵
[۶۲] ای به کوجاه برده موکب شاه ۱۰۶
[۶۳] نظام ملک و ولایت جمال تاج و کلاه ۱۰۸
[۶۴] ای سرافراز تاج و والاگاه ۱۰۹
[۶۵] ای همایون بنای آهوپای ۱۱۱
[۶۶] ای پیشکار بخت تو کیوان و مشتری ۱۱۲
[۶۷] ای شیردل ای زریر شیبانی ۱۱۴
[۶۸] نکند کار تیر آیازی ۱۱۶
[۶۹] از آن پس که بود اخترم در وبالی ۱۱۷
[۷۰] آمد این اصل شرع و شاخ هدی ۱۱۹
[۷۱] درود دار خلافت رسید و عهد لوی ۱۲۰

قطعات ۱۲۳
[۱] بوالفرج را در این بنا که در آن ۱۲۵
[۲] ای جوادی که کوه و دریا را ۱۲۶
[۳] سال و عمر عزیز آن نو گشت ۱۲۷
[۴] همای خلعت عالی فکنده سایه بر آن ۱۲۷

غزلیات ۱۲۹
[۱] چه دلبری چه عیاری چه صورتی چه نگاری ۱۳۱
[۲] روی چون حاصل نکوکاران ۱۳۲
[۳] بیامدی صنما بر دو پای بنشستی ۱۳۲

رباعیات ۱۳۳
الرباعیات من کلامه تجاوز الله من سیئاته ۱۳۵

[۷۲] (قصیده) خاطر خواجه بوالفرج بدرست ۱۴۱

تعلیقات ۱۴۳

نمایه‌ها ۲۵۷

۱. اعلام ۲۵۹

۲. مکانها ۲۶۳

۳. اصطلاحات نجومی ۲۶۵

۴. ترکیبات ادبی ۲۶۷

۵. اصطلاحات دیوانی ۲۷۷

۶. اسباب و ابزارها ۲۸۱

۷. درختان و گیاهان ۲۸۵

۸. احجار و سنگها ۲۸۷

۹. راهنمای تعلیقات ۲۸۹

واژه‌نامه ۲۹۷

منابع و مآخذ ۳۱۱

مقدّمة مصحّح

۱. زندگانی و شرح احوال

۱ ـ ۱. روزگار ابوالفرج رونی

بعد از انقراض سامانیان حکومتی بزرگ در نواحی شرقی ایران به دست محمود غزنوی پایه‌گذاری شد که ولایت کوهستانی غزنه در دامنهٔ کوه‌های سلیمان، در نواحی شرقی افغانستان کنونی قلمرو کوچک و اولیهٔ آنها بود. البتگین این منطقه را از دست امرای محلی بیرون آورد و آن را پایگاه امنی برای خود در برابر سپاه سامانیان قرار داد. پس از او پسرش اسحاق در طی حکومت سه ساله‌اش نتوانست استقلال این منطقه را حفظ کند و ارتباطی دوباره با دربار بخارا برقرار کرد. پس از او قدرت به‌دست غلامان ترک افتاد. بلگاتگین ده سال و بوری تگین دو سال امارت غزنه را در دست داشتند. سرانجام سبکتگین، داماد البتگین با تحریک و توطئهٔ سپاهیان غزنه، بوری تگین را خلع و امارت آن را عهده‌دار شد.

سبکتگین در زیر نام نوح‌بن منصور سامانی به دور از منازعات نظامی بخارا، به بسط قلمرو خود پرداخت. در تمام جنگ‌ها پسرش، محمود همراه او بود. آوازهٔ رشادت‌های این پدر و پسر به امیر بخارا رسید و در دفع شورش ابوعلی سیمجوری از آنها یاری طلبید و بدین‌گونه لقب ناصرالدین به پدر و سیف‌الدوله به پسر اعطا شد.

محمود با لقب سیف‌الدوله به امارت نیشابور رسید. پس از مرگ سبکتگین لشکریان اسماعیل ـ پسر دیگر سبکتگین ـ او را در غزنه به امارت برگزیدند، اما محمود به غزنه لشکرکشی کرد و پس از برکناری برادر خود به‌جای پدر نشست. او در خراسان به نام خود خطبه خواند و خلیفه القادر بالله نیز امارت و استقلالش را تأیید کرد. محمود پس

از آن به توسعهٔ قلمرو خویش در سیستان و ماوراءالنهر پرداخت. سلطه بر سیستان فرصتی مناسب برای لشکرکشی هند فراهم کرد. این لشکرکشی‌ها علاوه بر آن‌که خزانهٔ او را می‌انباشت، موجب تسخیر سومنات شد و قلمروی تازه در پنجاب و مولتان با مرکزیت لاهور برای غزنویان فراهم کرد. محمود غزنوی در طی سی و یک سال حکومت خود توانست تمام خراسان و ماوراءالنهر را تحت حاکمیت خود درآورد.

پس از مرگ محمود پسرش، محمد، برای مدت کوتاهی بر مسند قدرت نشست، اما در کشمکش بین مسعود، پسر دیگر محمود، با او، مسعود پیروز شد و پادشاهی را به دست گرفت. وی که از لیاقت و کاردانی پدر برخوردار نبود، حکومت خود را با انتقام و کینه‌توزی از رجال حکومت محمودی آغاز کرد. اندیشهٔ سست و تن‌آسانی و خودکامگی مانع موفقیتش در سیاست و حکومت بود. در لشکرکشی‌های داخلی همواره با ناکامی مواجه می‌شد و در لشکرکشی هند نیز به اندازهٔ پدرش موفق نبود. علاوه بر آن، از همان آغاز فرمانروایی محمود، ترکمانان سلجوقی در نواحی سرخس و باورد پیشروی‌هایی کرده بودند و گاه گاه موجب آشوب و ناامنی می‌شدند. مسعود هیچ‌گاه برای مقابله با آنها تدبیری نیاندیشید و توجه بیش از اندازهٔ او به هند موجب غفلتش از تحرکات سلجوقیان در خراسان شد. سرانجام در نبردی که در دندانقان بین سپاه مسعود و جنگجویان سلجوقی اتفاق افتاد، غزنویان به سختی شکست خوردند و خراسان تحت تصرف سلجوقیان درآمد. پس از آن مسعود به هند گریخت و در بین راه با توطئهٔ لشکریانش که به خزاین او طمع کرده بودند رو به رو شد. آنها امیرمحمد را، که مسعود او را از سلطنت برکنار و کور کرده بود، به پادشاهی برگزیدند و مسعود را محبوس و در حبس کشتند. با پایان حکومت یازده سالهٔ مسعود دورهٔ اعتلای حکومت غزنویان هم به انجام رسید.

مسعود پس از شکست در مسیر حرکت خود به سوی هندوستان فرزند خود، امیر مودود را به امارت بلخ برگزید. او بعد از آن‌که از مرگ پدر آگاه شد با محمد و لشکریان عاصی جنگید و آنها را از بین برد و بدین‌سان دورهٔ دوم حکومت غزنویان با پادشاهی وی آغاز شد. پس از مودود، پنج نفر بر تخت پادشاهی جلوس کردند که حکومت آنان دولت

مستعجل بود و هیچ‌یک نتوانستند موقعیت متزلزل غزنویان را تثبیت کنند.

در بین سلاطین دورهٔ دوم غزنوی، ابوالمظفر ابراهیم به‌عنوان پادشاهی خردمند و خیراندیش و دیندار و خداترس اعتبار و منزلتی خاص دارد. او پادشاهی هوشیار و سرسخت و واقع‌گرا بود؛ خط مشی سیاسی او نسبت به سلجوقیان و درک صحیح موقعیت و منابع غزنویان مؤید این صفات اوست. پس از آن‌که در سال ۴۹۲ هـ . ابراهیم درگذشت، در مدت نیم قرن سه تن بر تخت پادشاهی نشستند؛ مسعودبن ابراهیم، ارسلان‌بن مسعود و بهرام‌شاه‌بن مسعود. در این مدت به‌دنبال آرامش و رونقی که در عهد سلطان ابراهیم ایجاد شده بود، امپراطوری غزنوی دورهٔ نسبتاً خوب و آرامی را پشت سر گذاشت.

روزگار سلطنت بهرام‌شاه به‌واسطهٔ رونق و شکوفایی ادب فارسی اهمیت زیادی دارد. دربار این سلطان محل رفت و آمد شاعران بزرگی چون سنایی، سید حسن غزنوی، عثمان مختاری و نویسندهٔ توانمندی چون نصرالله منشی بوده است.

در دورهٔ دوم حکومت غزنویان سیزده پادشاه بر تخت پادشاهی تکیه زدند که عبارتند از:

- شهاب‌الدوله ابوالفتح مودودبن مسعود غزنوی (۴۳۲ - ۴۴۱ هـ.)
- مسعودبن مودودبن مسعود غزنوی (۴۴۱ هـ.)
- بهاءالدین ابوالحسن علی‌بن مسعود (۴۴۱ هـ.)
- عزالدوله ابومنصور عبدالرشیدبن محمود (۴۴۱ - ۴۴۴ هـ.)
- طغرل کافر نعمت (۴۴۴ هـ.)
- جمال‌الدوله ابوالفضل فرخ زادبن مسعودبن محمود (۴۴۴ - ۴۵۱ هـ.)
- ظهیرالدوله ابراهیم برادر فرخزاد (۴۵۱ - ۴۹۲ هـ.)
- علاءالدوله مسعودبن ابراهیم (۴۹۲ - ۵۰۸ هـ.)
- عضدالدوله شیرزاد پسر مسعود سوم (۵۰۹ - ۵۰۸ هـ.)
- ارسلان شاه پسر مسعود سوم (۵۰۹ - ۵۱۱ هـ.)
- یمین‌الدوله بهرام‌شاه‌بن مسعود (۵۱۱ - ۵۴۸ هـ.)
- تاج‌الدوله خسروشاه‌بن بهرام شاه (۵۴۸ - ۵۵۵ هـ.)

– سراج‌الدوله خسرو ملک‌بن خسرو شاه (۵۵۵ – ۵۸۲ هـ.)

ابوالفرج رونی شاعر این دوره است. اطلاعات ما دربارهٔ او و حوادث و سوانح زندگی‌اش بسیار اندک است. در منابع نزدیک به روزگار حیات این شاعر، اشارات چندانی در این زمینه نیامده است. در بیشتر تذکره‌هایی هم که نامی از او برده شده است اشارهٔ زیادی به احوالش دیده نمی‌شود، اما *دیوان* وی در دستیابی به برخی ویژگی‌های شخصیتی و احوال و زندگی‌اش منبعی مهم و شایسته است که تا حد زیادی تاریخ عصر او و روابطش را با ممدوحان می‌نمایاند.

۱ ـ ۲. نام و لقب

نامش در همه تذکره‌ها ابوالفرج است. عوفی در *لباب‌الالباب* و جمال خلیل شروانی در *نزهة‌المجالس* (هر دو از تألیفات قرن هفتم) نامش را ابوالفرج‌بن مسعود رونی نوشته‌اند. به درستی معلوم نیست که آیا ابوالفرج کنیهٔ او بوده است یا نامش، به هر روی حتی اگر کنیه‌اش هم باشد به آن معروف بوده است. ابوالفرج در دیوانش تنها در دو مورد به نام خود اشاره می‌کند؛ در مقطع قطعه‌ای که به مسعود سعد نوشته است می‌گوید:

بوالفرج را در این بنا که در آن اختلاف سخن فراوان گشت...[۱]

و در بیت اول یک رباعی سروده است:

یارب تو کنی که عید گردانی عید بر بوالفرج رونی منصور سعید[۲]

۱ ـ ۳. مولد و منشا

مولد و منشا ابوالفرج رونی، رونه یا رون است و همهٔ تذکره‌نویسان در این مورد اتفاق نظر دارند. اما اختلاف آنها در موقعیت جغرافیایی رونه است؛ زیرا برخی آن را در سیستان یا لاهور و برخی در نیشابور گفته‌اند. عوفی می‌نویسد: «مولد و منشا او لوهور بود.»[۳] امین احمد رازی هم در تذکرهٔ *هفت اقلیم* از او در فصل شعرای لاهور نام می‌برد.[۴] واله داغستانی هم می‌نویسد: «مولدش قریه رون از مضافات سیستان است.»[۵] صاحب *مجمع‌الفصحا* آن را از قرای نیشابور می‌داند.[۶] در *آتشکدهٔ آذر* نوشته شده است: «رونه و مهنه هر دو از اقلیم چهارم و از توابع دشت خاوران است»[۷] و نام ابوالفرج در این کتاب در

زمرهٔ شعرای خراسان بعد از ابوسعید ابوالخیر آمده است. در *نزهةالمجالس* گفته شده او متولد رونهٔ نیشابور و مقیم لاهور است.[۸] در کتاب *عرفات‌العاشقین* گفته شده که رون از سیستان است.[۹] در تذکرهٔ *نشتر عشق* آمده است: «کسانی که رون را از مضافات سیستان می‌دانند از اغلاط است.»[۱۰] محمد قزوینی در تعلیقات *چهار مقاله* می‌نویسد: «رونی به ضم راء مهمله و سکون واو در آخر نون منسوب به رونه که از توابع لاهور است.»[۱۱] رضازاده شفق نیز رونه را از توابع لاهور می‌داند.[۱۲] ذبیح الله صفا در کتاب *تاریخ ادبیات* در ایران ضمن درج اختلافات در این مورد انتساب او را به رونهٔ خراسان صحیح‌تر می‌داند.[۱۳] محمدعلی ناصح هم معتقد است: «قول صاحب *مجمع‌الفصحا* و نگارندهٔ *آتشکده* صحیح و رونه چنان‌که گفته‌اند از توابع نیشابور و اکنون هم محل آن معلوم است.»[۱۴]

۱ ـ ۴. تاریخ ولادت و وفات

تاریخ ولادت ابوالفرج در هیچ‌یک از تذکره‌ها ضبط نشده است ولی برخی تاریخ وفات او را تعیین کرده‌اند. صاحب تذکرهٔ *نشتر عشق* بر این عقیده است که تا سال ۴۹۲ هـ. در قید حیات بوده است.[۱۵] سعید نفیسی سال ۵۱۰ هـ. را برای وفات او مشخص کرده است.[۱۶] ادوارد براون معتقد است که مرگ او قبل از ۴۹۲ هـ. نبوده است.[۱۷] ذبیح‌الله صفا نیز بر همین عقیده است.[۱۸] فروزانفر در این باره می‌نویسد: «وفات ابوالفرج به قول شاهد صادق در ۵۱۰ و به قول قریب به تحقیق ما بین ۴۹۲ و ۵۰۸ اتفاق افتاده است.»[۱۹] در تذکرهٔ *شمع انجمن* سال وفات او ۴۸۴ هـ. نوشته شده است.[۲۰] مهدوی دامغانی وفات او را بین سال‌های ۵۰۰ تا ۵۰۸ حدس می‌زند[۲۱]. شفیعی کدکنی وفات او را در سال‌های آخر قرن پنجم یعنی حدود ۴۹۰ هـ. گفته است.[۲۲]

از آن‌جا که ابوالفرج، سلطان مسعودبن ابراهیم را در *دیوان* خود در چندین قصیده ستوده است، باید درسال‌های حکومت او (۴۹۲ تا ۵۰۸ هـ.) در قید حیات بوده باشد. در *دیوان* او قصیده‌ای با مطلع:

غزو گوارنده باد شاه جهان را ناصر دین راعی زمین و زمان را

دیده می‌شود که دربارهٔ فتح قنوج سروده شده است. این فتح بین سال‌های ۵۰۰ تا ۵۰۸ هـ. اتفاق افتاده است، بنابراین ابوالفرج در این سال‌ها در قید حیات بوده است و

بی‌تردید سال وفات او قبل از آن نیست. اما از آن‌جا که در *دیوان* او مرثیه‌ای دربارهٔ سلطان مسعود وجود ندارد بعید به‌نظر می‌رسد که او پس از سال ۵۰۸ هـ. از دنیا رفته باشد. هرچند برخی می‌پندارند که عمرش از حد طبیعی مشهور تجاوز نموده[۲۳] و به یک صد و بیست سال رسیده است؛[۲۴] اما این‌گونه نیست. اگر سن او را به هنگام مرگ ۷۰ سال بدانیم سال تولد او باید حدود سال ۴۳۸ هـ. باشد. به‌نظر می‌رسد او و مسعود سعد قرین و هم‌سال بوده‌اند. علامه قزوینی هم سال تولد مسعود سعد را بین سنوات ۴۳۸ تا ۴۴۰ هـ. تخمین زده است.[۲۵]

۱ ـ ۵. سیر زندگی

از دوران کودکی و نوجوانی ابوالفرج و زندگی شخصی او اطلاعی در دست نیست اما با توجه به اشعارش می‌توان دریافت که وی علاوه بر مداحی شاهان غزنوی، عهده‌دار مشاغل دولتی نیز بوده است. در ابیات زیر اشاره می‌کند که او وظیفه‌خوار حکومت است:

آن که آرد سپهر زیر رکاب — وان‌که دارد زمانه زیر نگین
حال من بنده باز خواهد راند — با خداوند شرق و شاه زمین
گوید ای شاه بنده‌ای‌ست تورا — خاطرش نظم را چنین و چنین
بوده این اتفاق را جویان — کرده این آستانه را بالین
کر وجوبی که داشت مسعودی — کند او را ملک بدان تمکین
او ثنا گوید و شفیع دعا — و او دعا گوید و شفیع آمین[۲۶]

از قصاید او پیداست که گاهی نیز از شغلش معزول شده است:

از بنده اگر پرسد حاسد که خداوند — این شغل ز تو بنده جدا کرد چرا کرد
تدبیر جز آن نیست که تقصیر نهد عذر — گوید که ندانستم خدمت بسزا کرد[۲۷]

در ابیات زیر نیز از احوال خود این‌گونه شکایت می‌کند:

خسروا بنده از عریگه ظلم — شاخ‌زخم‌های زفت یافت به پیل
گشت گریان ز بنده تا آزاد — ماند عریان ز موزه تا مندیل
بی‌عمل عزل دید بر بالین — بی‌گنه سنگ یافت بر قندیل...[۲۸]

در قصیده‌ای دیگر از غربت و عزل خود شکوه سر می‌دهد:

آمد این تیر ماه سرد سخن گرم در گفتگوی شد با من
زیر او در سؤال با من تیز بم من در جواب او الکن
نه مرا با تکاب او پایاب نه مرا با گشاد او جوشن
عرصه‌های بنات نعش تنم گشته زو تنگ‌تر ز شکل پرن
غنچه‌های گل است پنداری همه اطراف من کفیده دهن
غربت و عزل ای مسلمانان به زمستان نبرده بودم ظن...[۲۹]

۱ ـ ۶. ممدوحان

۱ ـ ۶ ـ ۱. ظهیرالدوله ابوالمظفر رضی‌الدین ابراهیم‌بن مسعود غزنوی

این پادشاه فرزند سلطان مسعود غزنوی است که بنا به قول اکثر مورخین از سال ۴۵۰ تا سال ۴۹۲ هـ. به مدت چهل و دو سال سلطنت کرده است. در تاریخ *روضة‌الصفا* سال وفات او ۴۸۱ هـ. و مدت پادشاهی‌اش ۳۰ سال گفته شده است.[۳۰] ابن اثیر در ذیل حوادث سال ۴۸۱ هـ. از درگذشت ابراهیم غزنوی یاد می‌کند. محمدعلی ناصح بر طبق نظر مورخینی چون ابن اثیر و میرخواند معتقد است که عهد سلطنت ابراهیم غزنوی از ۴۵۱ تا ۴۸۱ هـ. بوده است.[۳۱] محمد قزوینی در حواشی *چهار مقاله* نظر اکثر مورخین را معتبر دانسته و وفات سلطان ابراهیم را در سال۴۹۲ هـ. گفته است.[۳۲]

ابراهیم غزنوی مردی پاک اعتقاد و صافی‌نیت و دیندار و عاقل و عادل بود. گفته‌اند که در دولت و کامرانی هیچ عمارتی برای خود بنیاد ننهاد الا مسجد و مدرسه، و خیرات بسیار کرد.[۳۳] اما باسورث معتقد است که:

> به رغم تصویری که مدیحه‌سرایان سلطان ابراهیم و نویسندگان متاخر "*آداب‌الملوکها*" از وی ساختند یعنی تصویری که او را نمونهٔ کامل پادشاهان مسلمان محب دین، راعی رعیت و مشوق هنر و ادبیات عصر نشان می‌دهد، به آسانی می‌توان دریافت که سلطان نه پارسایی ساده‌دل بود و نه آدمی شیفته و مجذوب که نمایش تصویرش ذهنش را اشغال کرده باشد، بلکه واقع‌گرایی سرسخت و هوشیار بود.[۳۴]

فتنه و تشـــویش در عهد این پادشـــاه کمتر شـــده بود، زیرا او پس از جلوس ابتدا با چغری بیک سـلجوقی از درصلح وارد شد و توانست دشمنی و نزاعی را که از سال‌های پیش ما بین اصحاب چغری بیک و پسرش الب ارسلان و لشکریان غزنوی بر سر تصرف خراسان باقی بود برطرف نماید. طرفین در معاهده‌ای متعهد شدند که در متصرفات خود بـاقی بمـانـنـد و متعرض یکدیگر نشـــوند. نتیجهٔ این معاهده، صـــلح و آرامش در زمان حکومت ابراهیم غزنوی بود. نیز این صـلح موجب شـد که الب ارسـلان دختر سـلطان ابراهیم را به زوجیت یکی از پسران خود درآورد و ملکشاه، پسر دیگر او نیز، دختر خود را به پسر سلطان ابراهیم، مسعود، به زنی داد.

ابراهیم غزنوی اولین پادشاه غزنوی است که به تقلید از طغرل سلجوقی در سکّه لقب سلطان را برای خود قید کرد. او به سنّت اسلاف خود دربارش را مرکز فعالیت‌های ادبی قرار داد. فراوانی شـعر در این دوره با دورهٔ نخسـت غزنوی برابری می‌کند. لاهور مرکز متصرفات او مانند غزنه محل تجمع شعرا و نویسندگان بود.

هرچند عوفی و محمد قزوینی نوشته‌اند که اکثر قصیده‌های ابوالفرج در مدح سلطان ابراهیم است اما در *دیوان* او فقط پنج قصیده در ستایش این پادشاه دیده می‌شود. با توجه به قطعه‌ای که ابوالفرج سـروده اسـت مشـخص می‌شود که او حداقل از سال ۴۶۰ هـ. در خدمت این پادشاه بوده است:

خســـروا بنده را در این دو ســـه ســـال در مـدیـح تو شـــعرهـاســـت متین
هـر یـکی کرده نـاشـــدی انشـــاد در ســـنـه اربـع و ســـتـه ســـتین[۳۵]

۱ ـ ۶ ـ ۲. سیف‌الدوله محمودبن ابراهیم غزنوی

سیف‌الدوله پسر بزرگ سلطان ابراهیم بود. او به فرمان پدر لشکرکشی‌های بسیار کرد و در سـال ۴۶۹ هـ. به ولایت هند منسـوب شـد و فتوحات زیادی در آن‌جا انجام داد و از سـوی خلیفهٔ بغداد لقب صنیع امیرالمؤمنین را دریافت کرد. او به اتهام سازش با سلاجقهٔ عراق و توطئه علیه پادشـاه غزنین در سـال ۴۸۰ هـ. دسـتگیر و بازداشـت و در قلعه‌ای محبوس شد.

در قصـیده‌ای که به مناسـبت انتصـاب محمود به فرمانروایی هند سـروده شده است،

ابوالفرج به عقیدهٔ منجمان اشاره می‌کند که گفته‌اند به زودی خطیبان به نام سیف‌الدوله محمود در هفت اقلیم ندای سلطنت در می‌دهند:

ایدون شنیده‌ایم که صاحب‌قران شود هم‌نام تو کسی ملکا و تو آنیا[۳۶]

مسعود سعد نیز بر همین وزن و قافیه سروده است:

شاها نظام یابد هندوستان کنون زآن خنجر زدودهٔ هندوستانیا
صاحب‌قران تو باشی و اینک خدایگان دادت به دست خاتم صاحب‌قرانیا[۳۷]

و هم او در ابیات زیر به این واقعه اشاره کرده است:

به سال پنجه از این پیش گفت بوریحان در آن کتاب که کرده است نام او تفهیم
که پادشاهی صاحب‌قران شود به جهان چو سال هجرت بگذشت تی و سین و سه جیم[۳۸]

این واقعه در سال ۴۶۹ هـ. اتفاق افتاده است و معلوم است که در این سال ابوالفرج شاعر مشهور دربار غزنویان بوده است. در *دیوان* او ده قصیده به مدح این شاهزاده اختصاص دارد.

به‌نظر می‌رسد بعد از آن‌که سیف‌الدوله محمود مغضوب شد، ابوالفرج نیز به لاهور گریخت ودر آن‌جا اقامت کرد. در قصیده‌ای با اشاره به این واقعه گوید:

این بنده چه کرده است که بی‌زلّت و بی‌جرم از بیم فخ حادثه چون مرغ رمیده است
کم داهیه مانده است که آن را نبسوده است کم زاویه مانده است که در وی نخزیده است
تاری است تنش بی‌دل و آن تار گسسته است ناری‌ست دلش بی‌تن وآن نار کفیده است
درویش ندیدند که محسود بود هیچ محسود بدین‌گونه که بنده است که دیده است[۳۹]

۱ ـ ۶ ـ ۳. علاءالدوله ابوسعد مسعودبن ابراهیم‌بن مسعود غزنوی

او که پسر دیگر سلطان ابراهیم بود بعد از عزل سیف‌الدوله محمود به عنوان نایب السلطنه به لاهور رفت و بعد از پدر در سال ۴۹۲ هـ. برتخت پادشاهی جلوس کرد. ابوسعد مسعود با القاب علاءالدولة والدین، سناءالملة، ظهیرالامة و نظام‌الدین والدنیا مشهور است. او تا سال ۵۰۸ هـ. و به مدت ۱۶ سال حکومت کرد. دختر ملکشاه سلجوقی یعنی خواهر سنجر سلجوقی، همسر او بود و بهرام‌شاه فرزند او از این ازدواج است. در روزگار او جنگ‌های زیادی روی داد و فتوحات بسیاری در هند نصیب لشکریانش شد

که یکی از مهمترین آنها فتح قنوج است. گفته می‌شود که او پادشاهی نیکو اخلاق و با حیا بود و کرم به افراط داشت، رسوم ظلم را برانداخت و عوارض قلمی را که زوائد بود در تمامی قلمرو غزنویان محو کرد. در *دیوان ابوالفرج* سیزده قصیده در مدح این پادشاه دیده می‌شود.

۱ـ۶ـ۴. خواجه عبدالحمید احمدبن عبدالصمد شیرازی

او از اولاد حسن میمندی و از وزرای سلطان ابراهیم و مسعود ثانی و ارسلان شاه بوده است. در تذکرهٔ *هفت اقلیم* دربارهٔ او آمده است:

> بغایت فاضل و عاقل و عادل بوده است. دو سال به وزارت سلطان ابراهیم و شانزده سال به وزارت ولدش، مسعود پرداخته است. در نشر معدلت و انصاف افزود.[۴۰]

در *دیوان ابوالفرج* قصیده‌ای که به مدح او اختصاص دارد این‌گونه آغاز می‌شود:

ترتیب ملک و قاعدهٔ دین و رسم داد عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد[۴۱]

> عبدالحمید نمونه‌ای است از ترجیح وزارت کسانی که از خاندان صاحب مناصب دولتی برمی‌خاستند. پدرش احمدبن عبدالصمد وزیر مسعود و پسرش مودود بود. اجداد این خاندان در خدمت سامانیان بودند که در ماوراءالنهر و خراسان حکومت می‌کردند اما چنان که از نسبت شیرازی برمی‌آید خاستگاه اصلی این خاندان در مغرب ایران قرار دارد.[۴۲]

۱ـ۶ـ۵. ابوحلیم زریر شیبانی

آل شیبان از خاندان‌های قدیمی هستند که در خدمت غزنویان بوده‌اند. این خانواده اصلا عرب بوده‌اند. نجم زریر در همین خاندان، در دستگاه حکومتی سلطان ابراهیم مقام امارت و سپهسالاری داشت. به پاس رشادت‌ها و جانبازی‌هایی که در جنگ‌های هندوستان، ابوحلیم از خود نشان داد فرمانروایی هندوستان به او اعطا شد اما بعد از آن سرکشی کرد و به عنوان مجازات در قلعهٔ نای زندانی شد. او پس از مدتی با وساطت ابوالرشید از زندان آزاد شد. ابوالفرج در شش قصیده او را مدح گفته است؛ از جمله قصیده‌ای با مطلع زیر:

ز کسب و جاه پدر شاد باد و برخوردار زریر نجم سپه‌پرور سپهسالار[۴۳]

۱ ـ ۶ ـ ۶. ثقةالملک طاهربن علی مشکان

خاندان مشکان از رجال مهم و معتبر دولت غزنوی و عهده‌دار شغل‌های مهم چون کتابت و وزارت بوده‌اند. طاهربن علی مشکان، برادرزادهٔ بونصر مشکان دبیر سلطان محمود غزنوی است. پدرش شغل خازنی سلطان را داشته و خود نیز مدتی ندیم و خازن سلطان ابراهیم بوده است. بعد از آن هم مدتی وزارت سلطان مسعودبن ابراهیم را برعهده داشته است. علاوه بر ابوالفرج، مسعود سعد و عثمان مختاری و سنایی هم او را مدح گفته‌اند.

۱ ـ ۶ ـ ۷. بونصر پارسی

او از شخصیت‌های وجیه و معتبر در دستگاه غزنویان و نایب‌الحکومهٔ متصرفات غزنوی در هند به‌شمار می‌آید. مسعود سعد این مرد فاضل و شاعرپرور را ستوده است. در *دیوان ابوالفرج* سه قصیده و دو قطعه در مدح او وجود دارد. ظاهراً او خود نیز در نظم و نثر دستی داشته است، چنان‌که ابوالفرج سروده است:

بر شاخ نظم و نثر بر طبعش سحر حلال و درّ ثمین باشد[۴۴]

در *لباب‌الالباب* نیز ابیاتی از او نقل شده است.

۱ ـ ۶ ـ ۸. محمدبن بهروز احمد

او از خاندان خواجه احمد حسن میمندی و چهارمین وزیر سلطان ابراهیم غزنوی در لاهور بوده که ملقب به نظام‌الملک است. دورهٔ خدمت او در نوزده سال نخست پادشاهی ابراهیم و پیش از وزارت طولانی عبدالحمیدبن احمدبن عبدالصمد بوده است.

۱ ـ ۶ ـ ۹. بورشد رشید

جمال‌الملک ابوالرشد رشیدبن محتاج که ممدوح مسعود سعد نیز بوده در زمان حکومت سلطان ابراهیم سپهسالاری داشته است و در لاهور در مقام دستور یا وزیر کار می‌کرده است. او در آغاز حکومت سلطان ابراهیم با درایت خود ملکشاه سلجوقی را از حمله به قلمرو غزنویان منصرف کرد و برای رفع خطر دایمی پیشنهاد کرد که میان این دو خاندان ارتباط سببی ایجاد شود که در نتیجهٔ آن یکی از دختران ملکشاه سلجوقی به عقد همسری مسعودبن ابراهیم درآمد.

ابوالفرج در دو قصیده او را مدح گفته و در یکی از آنها به توصیف کاخ یا عمارت او پرداخته است. در یک رباعی نیز او را چنین ستوده است:

ای جود و جمال ملک چشمم نغنود — از لفظ قضا شنو که گوشم چه شنود
ای خفته رساندت به آزادی زود — گر بنده رشید خاص را خواهی بود[۴۵]

۱ ـ ۶ ـ ۱۰. منصوربن سعید احمد

امین احمد رازی به اشتباه نام پدر و جد او را منصوربن اسعدبن میمندی نوشته است. اما بواقع او نوهٔ پسری خواجه حسن میمندی و کنیه‌اش ابونصر است. در غزنین رییس دیوان عرض و در لاهور مدتی وزیر اعظم بوده و لقب عمادالدوله هم داشته است. عثمان مختاری و مسعود سعد هم مداح او بوده‌اند.

ابوالفرج در قصیده‌ای با مطلع زیر او را ستوده است:

روزگار عصیر انگور است — خم از او مست و خیک مخمور است[۴۶]

مسعود سعد نیز در قصیده‌ای بر همین وزن و قافیه منصور سعید را مدح گفته و مصراع اول بیت بالا را از ابوالفرج تضمین کرده است:

این بر آن وزن و قافیت گفتم — روزگار عصیر انگور است[۴۷]

منصوربن سعید خود نیز در نظم و نثر و خطاطی دستی داشته است. ابوالفرج در این باره سروده است:

دُر لفظش چو بسد شاخ‌انگیز — مشک خطش چو شکر شیرین است
روش تنین دارد قلمش — گرچه تریاک دو صد تنین است[۴۸]

و عثمان مختاری سروده است:

لطف نظم تو رسیده است به چین در، نشگفت — گر ز خاکش پس از این زنده برآید سترنگ
دل ستانی را لفظ تو همی‌سازد ساز — جان ربایی را تیغ تو همی‌داند هنگ[۴۹]

ابوالفرج در شش قصیده او را مدح گفته است.

۱ ـ ۶ ـ ۱۱. ابوسعید بابو

کنیهٔ او ابوسعد است. ابوالفرج گوید:

خواجه بوسعد کارنامه سعد — پشت بابویان و روی تبار[۵۰]

و در جای دیگر لقب عمیدالملک را به او داده است:

عمید مملکت بوسعد بابو که باب هیبتش بابی‌ست مشکل[۵۱]

او منصب رییس دیوان رسائل را بر عهده داشته است.

۱ـ۶ـ۱۲. بدرالدین ایازالملکی

ابوالفرج در قصیده‌ای با مطلع:

نکند کار تیر آیازی شل هندی و نیزه تازی[۵۲]

او را ستوده است و جنگاوری و رشادت‌هایش را توصیف کرده است.

۱ـ۶ـ۱۳. الصاحب ابوالاعلی

ابوالفرج در قصیده‌ای او را مدح گفته و از او چنین نام برده است:

آمد این اصل شرع و شاخ هدی آمد این برگ عقل و بار ندی

سیّد عالم و عمید اجل عمدهٔ ملک و دین ابوالاعلی[۵۳]

۱ـ۶ـ۱۴. ابوالحسن علی‌بن ابوالرجا

ابوالفرج در قصیده‌ای با مطلع زیر او را ستوده است:

ز رود ساوه عبره کرد بحر ما نبیرهٔ رجای خلق ابوالرجا

و در بیت دوم همین قصیده از او چنین یاد کرده است:

ابوالحسن علی که نعت خلق او خبر دهد ز نام والدش تو را...[۵۴]

۱ـ۶ـ۱۵. خواجه علی‌بن عمر

ابوالفرج در قصیده‌ای با مطلع:

میزان فلک قسم شب از روز جدا کرد از روز نوا بستد و شب را بنوا کرد

او را این گونه ستوده است:

بر خواجه علی‌بن عمر مدح و ثنا کن کاوقات شب و روز بر او مد ح و ثنا کرد...[۵۵]